

شب ها ترجیح میده تلویزیون روشن باشه تا رادیو، میگه از بیرون نور تلویزیون پیداست و دزد ها را فراری میده. تقی خان هم میگه: رادیو بهترین وسیله برای بیدار کردن این نسل تنبله، ساعت هفت صبح رادیو با صدایی بلند تو خانه ما روشنه، تا اینکه همه بیدار بشن.

اما من آدم هائی هم سراغ دارم که مشتری پر و پا قرص رادیو هستند ولی نه از سر ضرورت و اجبار، خیلی ها "هات ایتی ناین ناین" گوش می کنند مثلا همین شهلا خانم، عاشق اونه ، میگه همه ی آهنگ های جدید را پخش می کنه، بعضی ها هم مشتری پر و پا قرص "سی بی سی" هستند مثلا همین علی آقای خودمون که میگه تمام خبرهای مهم را اول صبح و آخر شب از "سی بی سی" گوش می کنم، ولی رامین جان که کلاشش با ما کمی فرق می کنه و کلمات را با لهجه غلیظ جنوب غربی متمایل به چپ کانادا صحبت می کنه ابروئی بالا می اندازه و میگه "هات ایتی ناین ناین" ماله تازه وارداست ، من تو ماشین "مجیک هاندرد" گوش میکنم، البته رادیوهای دیگه مثل "باب" و "وای هاندرد" و "تیم هزار و دویست" را بعضی وقت ها سوئیچ می کنم.

مهمین خانم که توی اتاوا استخوان ترکونده! عاشق غذا و رادیوست و به یاد خاطراتش آهنگ های رادیو "دی جول" گوش می کنه و شوهرش عباس آقا "سی اف آر ای" را ترجیح می ده.

حسین آقا هم میگه: من "سی کی سی یو" را گوش می کنم چون از هر جایی برنامه داره ولی وقتی تو ماشین می شینیم از ترس فهیمه جون کسی جرات نداره موج رادیو را از "نود و نه پوینت یک" عوض کنه.

وقتی از ناھید خانم پرسیدم رادیو گوش می کنی ، گفت: البته که آره، من عاشق صدا و برنامه های ژبان قمیشی هستم که از "سی بی سی" پخش میشه ، از اون موقع هم که فهمیدم برادر زاده سیاوش قمیشیه دیگه یک برنامه اش رو هم میس نمی کنم، واقعا افتخار ما ایرانی هاست، گفتیم: به چه خوب، مگه "سی بی سی" هم برنامه به زبان "فارسی" داره!؟

اهل رادیو هستی؟ منظورم اینه که رادیو گوش میدی؟ اگر اهلش هم نباشی فکرکنم بنا به ضرورت و یا حتی اجبار رادیو گوش می کنی! توی ماشین، توی خانه و حتی مراکز عمومی، بی هدف و با هدف.

حسن آقا میگه: من رادیو دوست ندارم ولی موقع رانندگی بهترین زمانه که وقت مرده ام را با چیزی شبیه رادیو پرکنم، البته سی دی و نوار هم هست ولی رادیو بهتره چون هم آهنگ پخش می کنه و هم تنوع داره، تازه لابلاش هم می فهمی دنیا دست کیه! محمد آقا هم میگه: به من گفتند اگه می خواهی زبان انگلیسیت خوب بشه، بیچ رادیو را باز نگه دار، مهم نیست که نفهمی چی میگه!

اقدس خانم میگه زندگی من را رادیو نجات داده، اگه این رادیو نبود از دست خروپف شوهرم اگه طلاق نمی گرفتم، حتما اتاقمون را جدا می کردم، ولی الان روابط، حسنه ی حسنست، شب تا صبح رادیو روشنه، بیچاره آقا کمال شوهرم، اوایل از صدای رادیو خوابش نمی برد ولی حالا خودش هم معتاد رادیو شده، شبی هم که تو اتاق کارش می خوابه، رادیو روشن می کنه.

احمد آقا که حسابی از دست آپارتمان های اینجا شکایه میگه: دیوارها را با مقوا از هم جدا کردند حتی یک دونه آجر هم توش نداشتن، آخه میدونی! بچه ها عقل رس شدند و...، به هر حال ما هفته ای یکی دو شب رادیو روشن می کنیم ، رادیو چیز خوبیه.

سوزی جون هم که توی آپارتمان زندگی میکنه و تازه بچه دار شده مشکل سر و صدای همسایه ها را داره و میگه: طفلی بچم، هر بار که درآپارتمانی بسته میشه، یه متر از جاش می پره، شبی هم که زود می خوابونمش با سر و صدای همسایه بغلی بیدار میشه، یکی از دوستانم گفت چرا رادیو بالا سرش نمیذاری؟ خدا پدرش را بیامرزه، از اون موقع به بعد، شبانه روز این رادیو روشنه و من هم یک سر تا صبح می خوابم.

اکبر آقا هنوز به عادت ایران، وقتی خونه نیست رادیو را روشن میذاره که فکر کنند کسی توخانه است، البته

گفت نه بابا، انگلیسی حرف می زنه ، حیوونی از بچگی لندن بوده و بعد هم آمده کانادا ، موسیقی بلده و الان هم برنامه انگلیسی اجرا می کنه ولی شنیدم بعضی وقتها در مراسم ایرانی تورونتو شرکت می کنه و با تنه پته چند جمله فارسی میگه، فداش بشم الهی، به هر حال کانادائی ها می فهمن که این ایرانیه دیگه، گفتیم: البته که همینطوره، ولی اول فکر کردم که رادیو فارسی زبان داریم خوشحال شدم، ناهید خانم اخمی کرد و گفت: رادیو فارسی؟! مگه ما چقدر جمعیت ایرانی توی اتاوا داریم که رادیو براشون بذاریم، البته یک چیزهائی شنیدم! اگه می خوای بیشتر بدونی برو پیش آقا مجیدمون که اهل فرهنگ و هنر و این جور چیزاست ، اون بیشتر از این چیزها خبر داره ، تا الان هم ده تا انجمن ایرانی تاسیس کرده و بعدش چون استقبال نکردن منحلشون کرده.

خدمت آقا مجید که رسیدم، از همه جا دل پری داشت چندین ساعت راجع به همبستگی ایرانی ها که زبانزد خاص و عامه صحبت کرد، از اتفاق نظری که ایرانی ها دارند، از روابط خوبشون که معمولا ادواریه، یعنی یکی دو سال با هم خوبند بعد با هم بد میشن و باز خوب میشن و همینطور ادامه داره، البته آقا مجید تاکید می کرد جامعه ایرانی اتاوا تازه داره شکل می گیره و بدبختی های جامعه لوس آنجلسی و بعضا تورنتوئی را کمتر داره، مثل چشم و هم چشمی، زیرآب زنی، پشت سر همدیگه حرف زدن و اختلاف سلیقه سیاسی و این جور چیزها، البته می گفت که: "به هر حال جامعه ایرانی اینجا هم، پتانسیلش رو داره"، چون جامعه ایرانیه دیگه.

خوب یادم میاد که چند سال پیش همین جامعه ایرانی اتاوا خواستند یک فستیوال ایرانی راه بندازند، یک عده با چه شوقی و فقط باهدف نشون دادن فرهنگ ایرانی و منسجم کردن جمع ایرانیها، اومدند و برنامه ریزی کردند، آقا نمی دونی چه بلائی سر این بنده خداها آوردند، یک گروه آمدند وگفتند باید شعار ضد دولتی بدید، یک عده گفتند پرچم خواستید بگذارید وسطش باید شیر و

خورشید باشه، یک عده گفتند وسطش هیچ نباید باشه، یک تعداد هم راه افتادند و گفتند ما کار نداریم که وسطش چی باشه مهم اینه که پرچم گروه ما اون وسط باشه، خلاصه این بخت برگشته ها هم هر چی می گفتند که هدف از برگزاری فستیوال اصلا و ابدا سیاسی نیست و فقط می خوایم کار فرهنگی کنیم فایده ای نداشت، آخر سر با صد تا تهدید و تهمت و ناسزا فستیوال برگزار شد، ولی هر که دستی در اون داشت پشتش را داغ کرد که دیگه از این شربت ها نخوره، اتفاقا همین پارسال چند نفر پیشنهادش را دادند ولی با تجربه ای که این بچه ها از قبل داشتند کار جلو نرفت و کسی موضوع را جدی نگرفت. خلاصه کلی راجع به انجمن های فعال و غیر فعال و مراسم ایرانی و کنسرت هائی که جدیداً در اتاوا باب شده صحبت کرد تا به "رادیو" رسید.

مجید آقا گفت: من خودم در ایران عاشق برنامه های رادیوئی بودم. اون موقع ها شما دنیا هم نیومده بودی، منظورم سال بیست و هفته که یک استودیوی کوچک در میدون ارگ برای پخش اخبار ساخته شده بود، سابقه اش بر می گرده به سال ۱۳۰۵ که بی سیم وارد ایران شد و شش هفت سال بعدش از همین طریق رادیو ایجاد شد، در همون اثنا بود که فرستنده رادیوئی را در محل بی سیم جاده قدیم شمرون افتتاح کردند، سال ۳۶ رادیو تهران به رادیو ایران و بعدها باز یک فرستنده به نام رادیو تهران راه انداختند که اول فقط موسیقی پخش می کرد. در اون زمان برای تشکیلات رادیو اهدافی تعیین کرده بودند "مثل توسعه فرهنگ عمومی و آشنا کردن مردم به اصول زندگی نوین یا توجه به وحدت ملی و شرح تحولات کشور" دو تا مدرسه هم یکی برای تربیت خطیب و قصه گو وشاهنامه خوان و دیگری برای هنرپیشگی تاسیس کردند، برای همین منظور هم آدم های قابلی را مشغول به کار کردند، یک تیم از چند نفر مترجم و نویسنده و داستان نویس، مثل ابوالقاسم پاینده و مشفق همدانی و یا استاد محمد حجازی و عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان، یک شورای عالی را هم برپا کرده بودند

که آدم هائی مثل علامه محمد قزوینی و دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران عضو اون بودند و سیاست و خط و مشی رادیو را تعیین می کردند. خلاصه این بود که پایه رادیو ملی ایران بنا نهاده شد و بعدها برنامه ها و آدم های موفق و ماندگاری معرفی و مشغول به کار شدند. روزگاری یک بنگاه خبر پراکنی به نام آژانس پارس بود که بعد ها خبرگزاری پارس نام گرفت و مسئول تهیه و پخش اخبار بود، همان زمان هم گزارش های رادیویی از طریق فرستنده سیار به طور زنده پخش می شد. همین روند ادامه داشت و به تدریج کانال های رادیویی و البته برنامه های رادیویی اضافه شد، سال چهل و هشت هم رادیو با تلویزیون ادغام شد.



رادیو تلویزیون ملی ایران

تا رسید به انقلاب، که "رادیو" شد "صدا" و سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران شد سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

مجید آقا یک آهی از ته دل کشید و ادامه داد، یادش بخیر برنامه های رادیویی، صبح با صدای زورخانه ای شیر خدا چارتا حرکت دست و پا می کردیم و قرچ و قروچ گردن را در می آوردیم و بعد هم با گل های رنگارنگ، گل های جاویدان و صدای ظریف روشنگ که شعرها را دکلمه می کرد شاد بودیم، قصه های رادیویی، صدای حیدر صارمی و برنامه معروفش جانی دالر ... انگار همین دیروز بود، خیلی ها بودند که صدایشون در رادیو جاودانه شد علی تابش ، مهین دیهیم ، منوچهر نوذری ، منوچهر آذری، زرنندی ، حمید قنبری ، ایرج گرگین ، مرتضی احمدی و خیلی های دیگه که یادم نمیداد.

مجید آقا با انگشت های اشاره و شصتش همزمان چند بار روی چشمش کشید و خیسی آنها را پاک کرد و باز آهی کشید و گفت: چه برنامه های طنزی و چه اجراها و تکیه کلام هائی که خیلی از آنها قسمتی از ادبیات ما شد،

حتما شنیدی، بعد صدائی صاف کرد و با لهن خاصی ادامه داد:

آمیز قلمدون، عزیز دردونه حسن کبابی، شاباجی خانم و فوفول وگفتن غلظه، آی غلظه، غلط غلوطه غلظه ی سید کمال الدین مستجاب الدعوه در مسابقه هوش.

یک برنامه بود به اسم بیست سئوالی که تقی روحانی برگزار می کرد و برنامه مشاعره امشب ما که مهدی سهیلی مجری اون بود، شب ها هم که داستان شب بود و هنرمندی کسانی مثل ثریا قاسمی، ژاله علو، اکبر مشکینی، رامین فرزاد، پرویز بهادر، شهلا ریاحی، هوشنگ بهشتی، منصور والامقام، اصغر سمسارزاده، حمید قدکچیان و خیلی های دیگه. مولود عاطفی برای بچه ها قصه می گفت و برنامه های ورزشی را هم که عطا بهمنش و روشنزاده همسر پوران اجرا می کردند، تورج فرازمنند هم برنامه های خبری و سیاسی را تهیه و اجرا میکرد. تابستون ها هم که رادیو دریا بود، که فرستنده اش را چالوس کار گذاشته بودند. اوایل تیر شروع به کار می کرد تا اواخر شهریور، هر کس شمال می رفت نزدیکی های چالوس، پیچ رادیوایش را روی رادیو دریا تنظیم میکرد، منوچهر نوذری و مولود زهتاب مجریان رادیو دریا بودند که به طور زنده برنامه اجرا می کردند و گوگوش هم کم و بیش چالوس می رفت و در گفتگو ها شرکت می کرد و ترانه می خواند، عجب دورانی بود.

اینطور گذشت تا انقلاب، درگرماگرم انقلاب بازار رادیو های خارجی داغ شد، فکر کنم رادیو "بی بی سی" بیشترین شنونده را داشت بعضی معتقد بودند که اخبارش جانبدارانست و بهش می گفتند رادیو انقلاب! شب ها صدای غیژ غیژ کانل عوض کردن از خانه خیلی ها بلند میشد که می خواستند خبرهای سانسور نشده داخلی را از رادیوهای خارجی گوش کنند، بعد از انقلاب هم داغی بازار رادیوهای خارجی سرد نشد، تازه رادیوهای دیگه هم اضافه شده بود ومخاطبین جدید پیدا کرده بود، آنهایی که مخالف بودند باز شب ها اخبار را از طریق این رادیو ها پی جوئی می کردند و به مزه امروز و فردا رفتن رژیم جدید دلخوش می کردند.

کم کم تب این رادیو ها فرو نشست و بعد هم که اینترنت و ماهواره جایگزین شد و داستان یک نوعی دیگه ادامه پیدا کرد، به هر حال مردم نیاز ارتباطی و فرهنگی و هنری و سرگرمی و اطلاع رسانی و از اینجور چیزها دارند که به نظر من هنوز رادیو سهم بزرگی در این قضایا داره، اما برنامه های رادیوهای داخلی بعد از انقلاب با افت شدیدی روبرو شد، استفاده رادیو شد استفاده خبری، آن هم خیلی مورد رضایت نبود، بعدش هم که جنگ شد و نقش رادیو در دوران جنگ برای همه روشنه.

بعدها رفته رفته رادیو هم مثل تلویزیون برنامه هاش بهتر شد و هنرمندهای قدیمی فعال شدند و فضای فرهنگی و هنری کمی مناسب تر شد. تا اواخری که من ایران بودم کلی برنامه و شبکه رادیویی جدید اضافه شده بود الان هم که خبر دارم رادیوهای زیادتری ایجاد شده که البته همه دولتی هستند، رادیو پیام و تجارت و گفتگو و ورزش و جوان و فرهنگ و آوا و نوا و چند تای دیگه که از طریق اینترنت خبردار شدم.

این اواخر خود من مشتری رادیو پیام بودم. ترانه می گذاشت و هر یک ربع خبر می گفت و در خلال روز هم دائم وضعیت ترافیک تهران را اعلام می کرد چیزی که تهرانی ها با اون وضع اسفبار ترافیک بهش نیاز دارند.

البته رادیو ورزش هم گوش می دادم ، یادمه صبح جمعه با شما خیلی طرفدار داشت، نودری و حسین عرفانی و همسرش شهلا ناظریان و هنرمندهای دیگه، برنامه طنز اجرا می کردند که بعدها هم جمع شد. الان هم که اینجا هستم بعضی وقت ها از طریق اینترنت رادیو پیام گوش میدم، صدا خیلی شفاف و واضحه ولی راستش مثل توی ایران برام دلچسب نیست شاید بخاطر اینه که وقتی که اینجا زندگی می کنی رادیو را باید از جنس اینجا گوش کنی ، منظورم از "جنس"، حال و هوا و فضا و مشکلات اینجاست، بعد هم می بینی که رادیوی ایرانی فرع قضیه میشه، تازه به شرطی که دچار سانسور و برنامه های گزینه ای نشده باشه، من گفتم: منظورت اینه که دیگه رادیو "فارسی" اینجا مصرف نداره، مجید آقا بلافاصله

جواب داد نه، اصلا اینطور نیست، من که گفتم خودم هنوز هر از چندگاهی رادیوی ایرانی گوش میدم، ولی کاربرد رادیو در مقایسه با روزنامه و حتی تلویزیون فرق می کنه و در مورد رادیوهای داخل ایران باید قبول کرد که مصرفش بطور عام برای اینجا نیست اگر هم باشه مشکلاتی هست که باعث میشه نتونی از آن استفاده کنی ، مسائلی مثل اختلاف ساعت، درگیریها و محدودیت های روزانه و کاری و خیلی چیزهای دیگه، برتری رادیو در اجرای زنده است والا اگه قرار باشه که یک رادیو صبح تا شب فقط ترانه بگذاره که آدم از سی دی استفاده می کنه، بهترین مکان گوش دادن در روز، موقع رانندگی که امکان دریافتش رو نداری و شب هم که منزل میری آنقدر وقت کم میاری که اگر هم می خواهی برای گوش دادن رادیو فارسی از اینترنت استفاده کنی ترجیح میدی از یک رسانه دیگه استفاده کنی تا رادیو.

دیدم مجید آقا اصلا بی ربط نمیکه، اینجا که ایران نیست که مادر بنده مثل خیلی از خانم های خانه دار رادیو را از صبح زود روشن کنه و حین سبزی خرد کردن و آشپزی به رادیو گوش کنه، یا اینکه مثل خیلی از ادارات دولتی تو هر اتاقی یک رادیو بگذارن و کارمندها حین صبحانه و نهار خوردن ، کمی کارکردن و بعد هم صحبت از مشکلات اقتصادی کردن ، رادیو همراهیشون کنه.

در ضمن، هر رادیویی در هر منطقه ای که شروع به فعالیت می کنه بر مبنای یک سری اهداف به وجود میاد و قطعاً منشوری داره که برنامه ها بر همان اساس تولید میشن. گیریم که از فردا هم فرستنده رادیو تهران را روی برج میلاد کار بگذارند و به خاطر شکوه و عظمت ایرانی برج میلاد امواج صادر شده از تهران در اتاوا گرفته بشه، کدام فارسی زبانی مشتری اون برنامه هاست مگر اینکه همان قشر اول برای اهداف استراتژیک خودشون ازش استفاده کنند! نمونه اش همین کانال های ماهواره ای ایران، آیا برنامه های ماهواره ای دولت ایران با برنامه هائی که در داخل ایران پخش میکنه یکیه؟

با وجود همه تنگ نظری ها و محدودیت هائی که در

ایران وجود دارد برنامه های ماهواره ای قابل مقایسه با برنامه های شبکه های داخلی نیست. منظور من خوب یا بد بودن نیست، منظورم همان اهداف و منشور و این چیزهاست.

رو کردم به مجید آقا و گفتم همه اینها درست اما این چیز رو چه کنیم ، چی اسمشه ، آهان، "هویت"، چیزی که اینجا مهم هست اینه که بشه این هویت بد مسب ایرانی را که چندین هزار سال برایش زحمت کشیدن یک جوری نشون داد و حفظش کرد. البته نگهداری از آن به مراتب از نشون دادنش مهم تره.

مجید آقا خنده ای کرد و یک لیوان آب برایم ریخت و گفت بخور و زیاد احساساتی نشو، به نظر من نیازی نیست که به کانادائی ها نشونش بدیم یا ثابت کنیم که داریمش، من معتقدم که کاربرد داخلیش فعلا بیشتره، قبول داری؟ هویت را میگویم.

باید پذیرفت که سوای این وضعی که برای ایرانیهای خارج از ایران بوجود آوردند به خاطر خیلی مسائل و مشترکات، به یک همبستگی بیشتر نیاز هست.

به هر حال با وجود تمامی مشکلات، ما خیلی هم بی دست و پا نبودیم و در اینجا انجمن و کانون، مغازه ایرانی و هفته نامه و سایت اینترنتی و "راديو" داریم، گفتم ببخشید راديو داريد؟ مجيد آقا گفت: بله، ولی نه آن چیزی که شما انتظار داری، "راديو نما شوم" که مهدی فلاحی برپا کرده و راديو هم صدا که خانم اسداللهی اداره اش می کنه البته هرکدوم بیش از چند ساعت در هفته برنامه ندارند. گفتم خب این شروع خوبیه و هر کدام میتونه تبدیل به یک راديو تمام عيار بشه، مجيد آقا گفت: آرزوی خوبیه ولی نمیتونم بگم شروع خوبیه، چون از زمان راه اندازی " نما شوم" هفت سال می گذره، گفتم اگر هدف و ظرفیت همینه که هست، درست میگی ولی اگر هدف چیز دیگه ای بوده و مشکلات و محدودیت ها مانع از رشد شده باشه، هنوز باید گفت شروع خوبیه، به هر حال اگر می دونستم اینجا راديو فارسی زبان داريد نظر شهین و مهین و تقی و نقی را هم راجع به راديو "نماشوم" و "هم صدا" می گرفتم .

در هر صورت عزمم را جزم کردم که با راديو ی با سابقه تر یعنی "نما شوم" ارتباط برقرار کنم. سراغ آقا مهدی رفتم و از راديو نماشوم خبر گرفتم، از همه چیز و همه جاش سنوال کردم. خیلی جالب بود، یک راديو به پشتوانه برخی دوستداران ایران و فرهنگ فارسی و شاید مشخصا خود آقا مهدی! هر سال حمایت کننده ها با کمک مالی کوچکی که به "سی کی سی یو" میکنند فعالیت سالانه و البته هفته ای دو ساعت راديو نماشوم را تضمین می کنند ضمن اینکه مشکلی برای اجرای ساعات فوق برنامه مثل عید هم وجود نداره.

خوب حالا دیگه شکل قضیه فرق می کرد و بحث مقایسه با راديوهای ایرانی مطرح نبود. آقا مهدی با متانت خاصی از مشکلات گفت و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال میکرد. از این گفت که حتی یک برنامه اش در طول این هفت سال لغو نشده و از اینکه تمام همکاریهای او با وجود مشغله کاری که دارند، بدون هیچ عذری و وجهی با او همکاری می کنند. از خودش گفت که طی این مدت از تمامی امکانات شخصی خودش استفاده کرده و بسیاری از هزینه ها را خودش انجام داده تا راديو را حفظ کنه، البته تاکید میکنه که کمک و توجه دوستان این راديو را نگه داشته، یکی از افتخارات او اجرای زنده برنامه نوروزی هنگام تحویل ساله ، چه نصف شب و چه صبح زود فرقی نداشته و راديو برپا بوده، همه دوست دارند که موقع تحویل سال، صدای زنده شخصی را که با حرارت، "آغاز سال نو" را اعلام می کنه بشنوند و به دنبال آن با نوای سورنا و طبل و آهنگ های فولکوریک نوروزی دوستان و اعضای خانواده را در آغوش بگیرند.

فهمیدم که راديو نماشوم به هیچ حزب و دسته و گل دسته ای وابسته نیست و ترانه های پاپ و سنتی، جدید و قدیم را پخش میکنه و از اوضاع و احوال علمی و اخبار روز خبر می ده. از همه اینها گذشته وب سایت اینترنتی هم داره و برنامه های راديو و وقایع اتفاق افتاده و یا پیش رو را هم برای اهل اتاوا تقویم می کنه.

روی سایت نماشوم چند برنامه را گوش کردم ، چند و چون کار دستم آمد و از حدود برنامه ها و ظرفیت تولید

و بضاعت موجود و مجری ها و خلاصه آنچه که به نظرم مرتبط آمد شناخت پیدا کردم، باز با آقا مهدی قرار گذاشتم و پیشنهاد تولید چند برنامه را دادم و مورد قبول واقع شد ولی بعد گفتم که گیریم دو سه تا برنامه هم من تهیه کردم این جوری که رادیو توسعه پیدا نمی کنه و موثر نمی افته، بیشتر منظورم در جهت بهبود روابط و نزدیکی جامعه ایرانی اتاوا و مسایلی از این قبیل بود، یعنی بحث آن چیز اصلیه، "هویت"، یادتون که هست.

پیش خودم گفتم اینجا دیگه داشتن یک "رادیوی محلی" با یک سری اهداف تعیین شده مطرحه، همینطور سر انگشتی میشه جملات دهن پر کنی مثل توسعه و بهبود و انسجام و وحدت جامعه ایرانی را علم کرد و دنبالش اطلاع رسانی به موقع وقایع و رویدادها و گسترش و نمایش فرهنگ ایرانی را رقات کرد.

خب به همین سادگی نبود نیاز به مطالعه داشت، درسته ما ایرانی هستیم و برای اجرای یک کار، مطالعه در مورد آن برامون افت داره و وقت تلف کردنه، ولی از آنجا که اینجا ایران نبود و من هم برای یک جای دولتی کار نمی کردم شروع کردم به جمع آوری اطلاعات، اینکه محدودیت ها چی هست و چه امکاناتی داریم، تعداد ایرانیها و رده سنی آنها و علایق و سلاقی و خلاصه از این چیزها، و در نهایت هم کسب نظرات مردم بر اساس یک سری سئوالاتی که در همین زمینه ها تهیه کرده بودم. سرگل سئوالات هم دیگه از "اهل رادیو هستی یا رادیو گوش می کنی؟" تغییر پیدا کرد به اینکه "دوست داری که رادیو فارسی زبان در اتاوا داشته باشی؟"

این مطالعه شروع شد و هنوز ادامه داشت و نظرات مردم جمع آوری می شد که احساس کردم شیوه فکر کردنم متفاوت شده و دیگه مثل روزهای اول حرص نبودن جامعه ایرانی حتی به عنوان یک "اقلیت" را نمی خورم، البته اشتباه فکرنکنید از طرف من هنوز همون چیز اصلی سر جاش بود و حاضر بودم براش بیشتر از اینها وقت بذارم. ولی تازه فهمیده بودم که چرا توی ایران یک عده اینقدر مخالف پروژه های مطالعاتی هستند، چرا که نتیجه یک مطالعه می تونه این باشه که یک کار انجام

نشه و یا نحوه ی اجرای کار تغییر پیدا کنه. اولش همواره مقایسه می کردم و ده ها سوال تو ذهنم میومد، مثلا چطوره که ملت کانادا همه غذاهای ملل دنیا را میدونند چیه الا مال ایران، اونهم با وجود این همه ادعا و قدمت و تنوع! از تبوله و تهینی و فلافل عرب ها گرفته تا دونر کباب ترکها و سمبوسه و پاکوره هندی، جزئی از غذای کانادائی ها شده، چطوره که عرب ها و پاکستانی ها و چینی ها همه مراکز فرهنگی و ورزشی و مذهبی و غیره دارند ولی ما نداریم، چطوره که بورشورهای عمومی و اختصاصی را به هر زبانی میبینی غیر از فارسی و ...، بعد هم انتظار داشتم که همه این مسائل را از طریق یک رادیو فارسی زبان حل کنم.

جامعه ایرانی، فرهنگ ایرانی، هویت ایرانی، آداب و رسوم ایرانی، عادات ایرانی، غیرت ایرانی و غذا ایرانی و هزار تا چیز مهم ایرانی دیگه وجود داره، ولی خب که چی؟ کنار اون، چیزهای دیگه ای هم هست، مثل همت و علاقه و اشتیاق و همبستگی و دوستی و نفرت و رخوت و سستی و پشت هم اندازی.

کسی که پیدا میشه و با همت و اشتیاق، کاری "فرهنگی" "هنری" انجام میده، کارش قابل تقدیره و نباید حتما از یک زاویه خاص مثل هویت و یا همبستگی به اون نگاه کرد و به خاطر اون کمبودی که به هر دلیل مترتب جامعه ایرانیه، حل مشکلات و کمبودها را از طریق اون جستجو کرد.

حالا دیگه یک کار "هنری" مثل "رادیو نماشوم" را از دید هنری نگاه می کنم و فعلا قسمت "فرهنگیش" را میذارم تا کار مطالعاتی تموم بشه، می دونید که کارهای مطالعاتی در کانادا سالها طول میکشه! توصیه می کنم اگر یک کار هنری کردی و کسی بود که کار شما را تقدیر کنه و به قول معروف مشتری داشته، حتما ادامه بده حتی اگه اون یک نفر خودت باشی!

